

# لطایفی از ابو حیان توحیدی

نگاهی به کتاب البصائر والذخائر

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

لفظ مصون و کلام شریف و نثر مقبول و نظم لطیف و مثل ساتر و بلاغه مختارة و خطبة محبّرة... و مسأله دقیقه و جواب حاضر و معارضة واقعة و دلیل صائب و موعظة حسنة و حجة بلیغة... و نصیحة کافیة... و نادرة ملهية... و هزل شیب بجد...» (ج ۱/ص ۳). و هم به شیوه جاحظ در توجیه هرزه نگاری آنها به عین الفاظ عامیانه<sup>۲</sup> گوید: لطف لطیفه در غیر فصیح بودن آن است (۱/۱۲۷) و بکلی از هزل روی گرداندن باعث نقص فهم و کودنی می شود (۱/۶۰). اما نباید عادت مستمر شود که ترك آن دشوار خواهد بود (۱/۵۳۶). البته ابو حیان در این کتاب هزل فراوان آورده است.

منابع کتاب البصائر والذخائر عبارت است از کتاب، سنت، عقل و تجربه (۱/۷ و ۸) و منظورش از تجربه مشاهدات و مسموعات است. در این کتاب توحیدی بیشتر به انتخاب و نقل (البته توأم با نقد) پرداخته تا ابداع و انشاء، گرچه از این جنبه هم خالی نیست. از جهت فکری نیز در جای جای البصائر والذخائر با حاصل تفکرات نویسنده آشنا می شویم. گاه نیز به آوردن سؤالات بطوریکه خواننده را به اندیشیدن وادارد اکتفا می ورزد: «و افسح بالك للسمع والتحصيل والفهم والادراك حتى اسألك عن مسائل لطيفة...» (۱/۵۵۵). گاه به شیوه باطنیان از معانی آیات قرآن می پرسد (۱/۵۳۸).

ابو حیان با متکلمان میانه خوبی ندارد و آنان را به سفاهت و بی ادبی و شبهه انگیزی متهم می دارد (۳/۴۷۴ به بعد) و می گوید این به «تکافؤ ادله» می کشد<sup>۳</sup> که مقدمه حیرت است (۱/۴۰۳ تا ۴۰۶). ابو حیان با شیعه امامیه نیز موافق نیست،<sup>۴</sup> بر ایشان در «بدهاء و تقیه» (۲/۵۳۹) و قضیه «غیبت» ایراد می گیرد (۲/۵۳۴) و در این باب مذاقش شبیه زیدیه قدیم است که ضمن به رسمیت شناختن دیگر خلفای راشدین، ارادت خاصی به علی بن ابیطالب (ع) داشتند. گوید: «و علی بحر علم و... قرین هدی و مسعر حرب و مدره خطب و فارح کرب، مضاف السبب الی النسب معطوف النسب علی الادب و لکن شیعه شدیدة الخلاف علیه قليلة الانتهاء الی امره» (۱/۲۰۴)، و پیدایش افراط غالیان را عکس العمل در مقابل تفریط خوارج می داند: «... لولا ان الخوارج قالت علی کافر لما قالت الغالية علی اله» (۴/۲۸۵) و

## ۱. ابو حیان توحیدی و البصائر والذخائر

می دانیم که ابو حیان توحیدی به طور بی قید و شرط مرید جاحظ بود و می کوشید در نویسندگی پا بر جای پای جاحظ بگذارد و بین آثار او البصائر والذخائر بیش از همه رنگ و بوی آثار جاحظ را دارد. همان ویژگی از شاخه به شاخه پریدن، هزل و جد را بهم آمیختن و در عین ایجاز پر گفتن که در غالب آثار جاحظ به چشم می خورد در البصائر والذخائر هویدا است چنانکه در مقدمه آن می نویسد: «فانك ستشرف علی ریاض الادب و قرائح العقول من

از خلیل بن احمد حکایتی می آورد که چون از وی پرسیدند: چرا صحابه پیغمبر همه با هم چونان برادران تنی بودند و با علی چونان برادر ناتنی؟ پاسخ داد: از آن روی که علی به تنهایی فضایل همگی ایشان را جمع داشت.

ارادت ابو حیان به علی (ع) چنان است که در نصیحت و زهد وقتی می خواهد قلمفرسایی کند رنگ و بویی از عبارات مشهور نهج البلاغه در کلامش ظاهر می گردد: «و اعلم انا قد اصبحنا فی دار رابحها خاسر و نائلها قاصر و عزیزها ذلیل و صحیحها علیل و الداخِل الیهَا المخرج و المطمئن فیها المزعج... ظاهرها غرور و باطنها شرور و طالبها مکدود و عاشقها مجهود و تارکها محمود...» (۳/ ۴۱۸ و ۴۱۹).

ابو حیان در این کتاب نسبت به صوفیه نظر انتقادآمیز دارد و در عین حال علاقه نشان می دهد. انتقادش به تندرویهای اعتقادی بعضی صوفیان یا صوفی نمایان است در عین حال پر مدعایی عوام متصوفه را به مسخره می گیرد که: اگر هر چه داری برای یکی شان خرج کنی می گوید: «تو کی هستی؟ اینهمه را به تو امر کرده اند» (۱/ ۳۴۲).

می دانیم که ابو حیان طبق آنچه یاقوت نوشته «صوفی السمت و الهیئة» بوده و همراه صوفیان به سیاحت و مسافرت می رفته و به دنبال ادب آموزی و عبرت اندوزی بوده است: «...الصوفیة و الغرباء فی الآفاق السائحین فی الدنیا الحافظین للعبر المقتبسین للادب...» (۳/ ۶۳۴). او به اشارات و کلمات صوفیه ارج بسیار می نهد و همدریف سخنان فلاسفه بزرگ می شمارد: «هذه الطریقة شقیقة طریقة الفلاسفة الکبار» (۱/ ۴۶۶). و بسیاری مطالب از ایشان «روایت» کرده و این سوای چیزهایی است که اینجا و آنجا خواننده و یادداشت کرده است. چنانکه ذیل کلامی گوید: «...ولولا انی رویت ما وجدت، لشککت فیہ» (۱/ ۴۶۶). جای دیگر می نویسد: «للصوفیة اشارات سلیمة و الفاظ صحیحة، فیها حشو کثیر و فوائد جملة و اردت افراد جزء من الکتاب لوساوسهم و مذهبهم و نوادرهم و حقانفهم، لکنی قد عجزت عنه عجزاً اوضح عذری... ولو جمع من اثناء الکتاب ما یشاکل عبارتهم و یطابق عبارتهم لکان له موقع و اثر...» (۳/ ۲۷۶) و در جای جای البصائر و الذخائر نکات فراوانی از صوفیه با ذکر نام صاحب سخن یا بدون ذکر آن نقل کرده... و قصد داشته فصلی مستقل از البصائر و الذخائر را به گفتار ایشان اختصاص دهد که این کار را نکرده اما قول داده که هرگاه فرصتی یابد جزوه دیگری درباره آنان و فیلسوفان بپردازد، که اگر رساله «فی اخبار الصوفیة» را همان بدانیم دور نیست زیرا البصائر و الذخائر را در ۳۷۵ هـ.ق. بطور کامل پاکتویس کرده و رساله «فی اخبار الصوفیة» را هم در فاصله ۳۷۵ تا ۳۸۰ نوشته است. اینک عبارتی را که از قول «خراباتی

صوفی» نقل کرده است و بسیار همانند عبارات الاشارات الالهیه است می آوریم: «الهی لوقلت لی عبدي، کنت اری ذلی، و لو کنت ذلیلاً قطعتم من همتی سروراضفتی الیک، لانک اجل من ان یکون لک شیئی ذلیل...» (۱/ ۴۶۰).

البصائر و الذخائر دارای بار انتقاد اجتماعی است و این نه تنها در لطایف و حکایاتی<sup>۶</sup> که آورده هویداست بلکه در مقدمه جلد سوم از قول ابن الخلیل آورده است که: «در زمانی زندگی می کنم که پیشوا عادل نیست و وزیر فاضل نیست و عالم خداشناس نیست و زاهد پارسا نیست، توانگر نمی بخشد و فقیر نمی شکبید... دوست یاری نمی کند، همسایه پرده داری نمی نماید، نادان در فکر آموختن نیست و عالم پرهیزگاری نمی ورزد و قاضی بیدادگر است و شاهد دروغگو و تاجر متقلب...» (ص ۶).

جای دیگر با آوردن شعری در این مضمون که «تقسیم روزی نه بر اساس خوبی و بدی اشخاص و اعمالشان صورت گرفته و نه بر پایه تدبیر یا ارزش واقعی آدمیان... و جالب اینکه به زورمندی یا هرزه درایی هم بستگی ندارد...» می افزاید: ببین چگونه صدق از این کلمات می درخشد!

گاه در يك لطیفه تلخ، بروز زشت ترین و زننده ترین آثار طبقاتی بودن جامعه را در روابط انسانها با يك اغراق هشدار دهنده و آگاه کننده بیان می کند: «مکتب داری بچه های خو بروی و توانگر را در سایه می نشانید و بچه های فقیر را در آفتاب، و می گفت: «ای بهشتیان بر جهنمیان آب دهان بیندازید» (۴/ ۲۱۹). و گاه از زبان دیوانه ای گویی چند قرن پیش از این حرف مالتوس را می زند: «نقل است که مجنون نادیده گوی در شام بود روزی رو به آسمان کرد و گفت: عوض اینکه صد تا بیافرینی و گرسنه نگه داری، ده تا بیافرین و سیرشان کن» (۴/ ۲۵۵). و تأثیر فقر مادی و معنوی را در اخلاق آدمیان اینگونه تصویر می نماید: «به عربی گفتند اهل خانه را به کی سپردی؟ گفت: ایشان را گرسنه گذاشتم و به هوس نمی افتند و بی لباس به جای نهادم که جلوه گری نمی کنند» (۲/ ۶۱۶) و «کسی را با يك زن زنگی به تهمت گرفتند و نزد والی بردند، والی دستور داد بزنندش که ای دشمن خدا با يك دده سیاه گناه کرده ای؟ گفت: آخر به نیم درهم چی پیدا می شود!» (۳/ ۲۴۵).

(۱۹۷/۱).

□ کسی به منصور خلیفه نوشت که بفرمایید مسجدی در محله ما بسازند. منصور در پاسخ گفت: کثرت مساجد از علائم آخر الزمان است؛ وانگهی هر چه فاصله‌تان از مسجد بیشتر باشد به عدد گامهاتان بیشتر ثواب می‌برید (۳۱۱/۱).

□ فیلسوفی گفته است: وقتی آنطور نیستی که می‌خواهی، دیگر مهم نیست هر طور می‌خواهی باش؛ و عربی گفته است: وقتی آنچه تو می‌خواهی نمی‌شود، آنچه را که می‌شود بخواه (۴۱۲/۱).

□ زن عربی سقز می‌جوید پرسیدند چطور است؟ گفت: دندانها را رنجه می‌دارد و برای گلو چیزی ندارد (۴۲۷/۱).

□ سلیمان بن عبدالملک گفته است: من در عجم از ایرانیان که آنچنان حکومت و دولتی داشتند و هرگز به ما محتاج نشدند و چون کار به دست ما افتاد، از ایشان بی‌نیاز نشدیم و نیستیم (۴۸۸/۱).

□ فیلسوفی گفته است: احتیاط کار باش اما خود را به نادانی بزنی، بهوش باش و خود را غافل نشان بده، همه چیز را به یاد داشته باش اما خود را فراموشکار بنما (۴۸۸/۱).

□ از کسی پرسیدند که پشت حجاب خلیفه چرا اینقدر ذلت می‌کشی؟ (تا اذن دخول بدهند) گفت: این ذلت را به‌جان می‌خرم تا جای دیگر فخر بفروشم (۴۷۹/۱).

□ عربی به مرد فریادی گفت: می‌بینم خوب قطیفه‌ای از بافت دندانانت به خود پیچیده‌ای (۳۹۳/۱).

□ از کاتبی پرسیدند: لذت تو در چیست؟ گفت: در انشاء و افشاء (۳۹۸/۱).

□ هندیان گویند مست را چهار حالت است: نخست مثل طاووس است سپس مثل میمون است آنگاه درنده می‌شود و بالاخره مانند خوک می‌گردد (۵۰/۲).

□ پدر جُحا مرد و او به تشییع جنازه‌اش نرفت. سبب پرسیدند گفت: پیغمبر فرمود کسی را که به شما پشت کرد تعقیب مکنید. گفتند: آن در میدان جنگ است. گفت: کار از محکم کاری عیب نمی‌کند (۱۵/۲).

□ دوست جُحا مُرد، جُحا به دنبال جنازه‌اش می‌گریست و می‌گفت: بعد از تو دیگر چه کسی پای حرف دروغ من قسم می‌خورد و اگر از شراب توبه کنم مرا به توبه شکنی وادار می‌نماید؟ دیگر چه کسی بعد از تو در عالم بی‌پولی خرج فسق و فجور مرا می‌دهد، از خدا می‌خواهم که عوض ترا به من بدهد و از اجر مصیبت تو محروم ندارد (۱۲۱/۲).

□ یکی از پیشینیان گفته است: اگر ترا به دنبال پشگل آوردن فرستادند خرما میار، که خرما را می‌خورند و بر نافرمانی

در اینجا گزیده‌ای از لطایف البصائر و الذخائر را می‌آوریم با قید این نکته که در ترجمه بعضی عبارات جزئی تغییر داده شده یا اندکی تلخیص به عمل آمده است. مراجعه ما به البصائر و الذخائر چاپ کامل الکیلانی (۴ مجلد، دمشق ۱۹۶۴-۱۹۶۶) بوده است.

## ۲. لطایف

□ یکی از ظریفان دو کنیز مطربه داشت که چون با آن دو به بزم می‌نشست اولی چنان استادانه خنیاگری می‌کرد که صاحبش پیراهن چاک می‌زد و دومی چنان بدساز می‌زد و آواز می‌خواند که صاحبش به دوختن پیراهن دریده مشغول می‌شد (۶۹/۱).

□ یکی از کلیبان از اسکندر یک مثقال طلا درخواست نمود، اسکندر گفت: از پادشاهان چنین چیز حقیری نطلبند، کلبی گفت: پس یک خروار طلا به من بده! اسکندر گفت: کلیبان چنین درخواستی نکنند (۱۰۳/۱).

□ ماهانی آورده است که روزی ابن الکلبی مرا دعوت کرد و در خیش‌خانه روی فرش میسانی نشانید و با خوراک پذیرایی کرد و ضمن صحبت گفت: وقتی پدرم مرد امیر المؤمنین (= خلیفه وقت) چنان بشیمان شد که حدی برای آن نمی‌شود تصور کرد. پرسیدم آیا ندیمش بود؟ گفت نه. گفتم آیا همنشینش بود؟ گفت نه. گفتم مگر نه اینکه به مرگ طبیعی درگذشت؟ گفت آری. گفتم بس سبب بشیمانی امیر المؤمنین چه بوده است؟ گفت حقیقت اینکه غلامان سعید این طور خبر داد.

□ از معاویه پرسیدند که تو مکارتری یا زیاد؟ گفت: من کار پراکنده را به سامان می‌آورم اما زیاد اصلاً نمی‌گذارد کار از دست بدر رود (۱۶۲/۱).

□ عربی گفته است: آنچه ندانی مگوی تا در آنچه دانی تکذیب نکنند (۱۶۲/۱).

□ زنی می‌خواست در ماه شعبان پارچه‌ای نسیه بخرد به وعده رمضان. بزاز گفت: می‌ترسم خلف وعده کنی. زن گفت: قسم به مهری که بر دهان من است خلف وعده نکنم. بزاز پرسید: کدام مهر؟ زن گفت: قضای رمضان پارسال را روزه دارم! بزاز گفت: تو که قرض خدا را یازده ماه نگه داشته‌ای پول مرا کی خواهی داد

شود؛ و تو اگر دختر عمومی خلیفه باشی [که هستی] برایت بهتر از آن است که يك زن عادی مسلمان باشی (۵۸۶/۳).

□ مُزبد دیگری می پخت، سه نفر از راه رسیدند یکی شان تکه ای گوشت از دیگر در آورد و خورد و گفت: نمک ندارد، دیگری تکه ای در آورد و خورد و گفت: فلفل ندارد، سومی تکه ای در آورد و خورد و گفت: چاشنی ندارد، مزبد تکه آخر را خودش در آورد و خورد و گفت: گوشت هم ندارد (۶۴۱/۲).

□ مردی به زنی گفت: سینه ات را بپوشان، زن گفت: سبحان الله، داری به نام تقوی مغازه می کنی (و به عنوان نهی از منکر چشم چرانی می کنی) (۷۲۹/۲).

□ یکی از دانشوران پیشین گفته است: هرگاه چون گولان بزم و چون نادانان بمیرم، از اینهمه دانش که اندوخته ام مرا چه سود؟ (۹۹/۳).

□ عربی سگی به خانه برد، گفتند: آیا نمی دانی به خانه ای که در آن سگ باشد ملائکه داخل نمی شوند؟ عرب گفت: ملائکه را می خواهم چه کار؟ داخل شوند اسرار زندگی مرا ببینند و در حسابم بنویسند؟ (۱۳/۳).

□ شاهان ایران به تن طبیب افعی می انداختند که بگذردش، هرگاه خود را معالجه می نمود او را به خدمت می پذیرفتند، و شاهان روم هرگاه طبیبی مریض می شد حقوقش را قطع می کردند و می گفتند تو هم مثل دیگرانی (۱۳۳/۳).

□ پیغمبر (ص) کعبه را به حرمت ستود آنگاه فرمود مؤمن از کعبه نیز محترم است زیرا ریختن خون و گرفتن مالش حرام و بدگمانی در حق او نارواست (۲۹۸/۳).

□ ابوالعینا گوید: در ری گبری بود توانگر که مسلمان شده بود اما در ماه رمضان تاب روزه گرفتن نمی آورد و به سرداب می رفت و آنجا به خوردن می نشست. روزی پسرش از سرداب صدایی شنید، فریاد زد: در آنجا کیست؟ گبر جدیدالاسلام از ته سرداب پاسخ داد: پدر بدبخت تست که نان خودش را می خورد و از مردم می ترسد (۳۳۳/۳).

□ ابن سیرین حدیث می گفت. چون می پرسیدند اینها را از کی شنیده ای؟ پاسخ می داد از کسانی که تا زنده بودند مرا از ذکر نام خود منع کردند و اکنون که مرده اند من بهتر می دانم که باز نامشان را پنهان دارم (۳۲۸/۳).

□ گفته اند: هر کس پیش از وقت ریاست بطلبد، خوار شود (۳۴۱/۳).

□ والی یمامه، دو طرف دعوا را حبس می کرد تا زمانی که صلح کنند (۴۷۳/۳).

□ کسی در شب شتری دزدیده بود، گرفتندش که دزدی کرده است. گفت: مست بودم ندانستم چه کرده ام. گفتند: اگر با خود

نکوهشت می کنند (۱۵۸/۲).

□ مُزبد مریض بود کسی به عیادتش آمد و او را به پرهیز کردن سفارش می کرد. مزبد گفت: من که به چیزی دسترس ندارم جز آرزومندی، می گویی از آن هم پرهیز کنم؟ (۱۶۱/۲).

□ جمعی از ظریفان بصره درباره حسد سخن می گفتند، یکی شان گفت: مردم حتی بر سر مصلوب شدن نیز حسادت می ورزند، دیگران سخن او را منکر بودند. چند روزی گذشت آن مرد میان آن جمع گفت که خلیفه فرمان داده است احنف و مالک بن مسمع و قیس بن هیشم و یک حجاج حمدان نام را مصلوب کنند، آن جمع یکصدا گفتند: حجاج چه قابل دارد که با آن سرشناسان به دار کشیده شود؟ آن مرد گفت: نگفتم که مردم بر سر مصلوب شدن نیز حسادت می ورزند (۱۱/۲)؟

□ محمد بن سلیمان یکی از شایعه پردازان حرفه ای را زندانی کرد. روزی دستور داد او را شلاق بزنند، در آن میان جلا در خنده گرفت. محمد بن سلیمان پرسید به چی می خندی؟ گفت: این می گوید حتما دستور عزل محمد بن سلیمان رسیده که دستور داده مرا شلاق بزنند! محمد بن سلیمان گفت: ولش کنید برود که اگر می خواست دست از هوجی گری بردارد دست کم زیر شلاق بیهوده گویی نمی کرد (۱۶۱/۲).

□ کسی نزد فضل بن ربیع دیگری را ستود، فضل گفت: مگر نه اینکه پیش از این از او بد می گفتی؟ گفت: قربان، آن پشت سرش بود (۱۸۴/۲).

□ به کسی گفتند: دلت می خواهد پدرت بمیرد؟ گفت نه، دلم می خواهد کشته شود که علاوه بر ارث پدر خونبها هم بگیرم (۲۴۶/۲).

□ فیلسوفی گفته است همچنانکه دشمن را قصاص می کنی از حرص با یأس انتقام بگیر (۵۶۴/۲).

□ معاویه به مدینه آمد و وارد خانه عثمان شد. دختر عثمان شیون کرد و به یاد خون عثمان وا ایثنا گفتن آغاز نمود. معاویه گفت: ای دختر برادرم! این مردم به ما اظهار طاعتی کرده اند و ما هم به آنان امان داده ایم، زیر طاعت ایشان کینه خوابیده وزیر حلم ما غضب پنهان است، اگر ما پیمان بشکنیم ایشان نیز عهد می گسلند و آن وقت معلوم نیست نتیجه بر خورد به نفع ما تمام

گفتند ایها الامیر قسم می خوریم که دیگر پیمان به مسجد نرسد  
(۲۰۹/۴).

□ قصص گویی چنین وعظ می کرد که ابلیس دوست دارد هر  
يك از شما پنجاه هزار درهم داشته باشید و با آن گناه کنید. یکی از  
پای منبر دست به دعا برداشت که خدایا آرزوی ابلیس را در حق  
ما برآورده کن (۲۵۶/۴).

□ گفته اند: بسا کلمه ای که به گوینده اش می گوید از من  
بگذرد! (۲۲۷/۴ و ۸۱۲/۲).

(۱) راجع به زندگی و آثار و روش نویسندگی ابو حیان توحیدی رجوع کنید به  
مقاله «ابو حیان توحیدی، دانشور هنرمند انتقادگر»، نوشته علیرضا ذکاوتی قرآنگزو،  
معارف، فروردین-تیر ۱۳۶۶.

(۲) ابو حیان حتی گفتار هریسه فروشان بغداد را در تبلیغ کالایشان یادداشت و  
ذکر کرده است (۱۲۸/۱) و نیز خودستاییها و دشنام پراکنیهای شطّار آن عصر را  
بعین الفاظشان نقل کرده است.

(۳) «تکافؤ ادله» یعنی برابری دلایل طرفین قضیه که باعث حیرت شخص  
قضات کننده شود، چنانکه ابو عیسی و راق می گفت: «رواست که يك آدم نشسته  
باشد در عین حال ایستاده و جنبیده باشد در عین حال ساکن» و از قول متکلم دیگری  
به نام ابوسعید بسطامی آورده است که می گفت: من هفتاد هزار ورقه در ردّ فلاسفه  
نوشته ام! و چون از او می خواستند که نام پنج کتاب فلسفه را یاد کند عاجز می ماند  
(۲۵۳/۱).

(۴) ابو حیان در جوانی تعصب ضدشیمی داشته و «رسالة السقیفة» را از خود  
ساخته تا به خیال خود «عقاید رافضه را رد کرده باشد»؛ اما بعدها به ساختن آن  
اعتراف نمود (رك: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابوالفضل  
ابراهیم، ج ۱۰، ص ۲۷۱ به بعد). برای بحث در رساله سقیفه رك: الدكتور احمد  
محمد الحوفی: ابو حیان التوحیدی، مکتبه نهضة مصر، ۱۹۶۴، ص ۲۰۴ تا ۲۲۳.

(۵) دکتر احمد محمد الحوفی در کتاب پیشگفته (ص ۱۸۲ بعد) صوفی بودن  
ابو حیان را رد می کند زیرا ابو حیان با وحدت وجود (یا وحدت شهود)، اباحه گری،  
نظر بازی و شاهدبازی، غلو در حق پیغمبر یا اولیاء الله که کما بیش در آثار و افکار  
صوفیه افراطی روا داشته شده صریحا مخالف است. مضاف به اینکه تمایل به مال و  
جاه هم داشته هر چند بدان دست نیافته است و نتیجه می گیرد که ابو حیان فقط ظاهر  
صوفیان را داشته. به گمان اینجانب وجود گرایش فکری و عملی صوفیانه در  
ابو حیان مسلم است، البته او وابستگی خانقاهی و طریقتی نداشته و با سطح و طامات  
هم همراه نبوده و بیشتر به تصوف قرن دوم و سوم نظر دارد تا تصوف قرن چهارم.  
کتاب الاشارات الالهیه از نظر بررسی در سلوک انفرادی بسیار ارزنده است.

(۶) گفتنی است که طنزنویس هنرمند و بی نظیر ما عبید زاکانی در حکایات  
فارسی و عربی رساله دلگشا به لطایف جاحظ و شاگرد مکتب فکر و قلم او ابو حیان،  
بسیار نظر داشته. ذیلا عنوان بعضی حکایات را که در ذهن بود با سابقه آن در کتاب  
البصائر و الذخائر برای کسانی که بخواهند به يك تحقیق مقایسه ای دست بزنند،  
می آوریم: منجمی که در طالع خود بلندی دیده بود و به دارش کشیدند (۵۴/۱)... ای  
پیر این کمان به چند می فروشی (۶۸/۱)... سقا گفت: ای خواجه این جماعت را تو  
باید نان بدهی و من آب بدهم (۷۵/۱)... می ترسم سقف خانه بر سرم سجده کند  
(۳۹۹/۱)... آن که به حساب غسلهایی که بر گردن داشت به نخ گره می زد  
(۴۰۰/۱)... جحا گفت: منم پدرم! (۲۰۵/۲)... چه کسی ضامن غذای قی کرده  
می شود؟ (۲۳۹/۲)... زن مرد کوری از زیبایی خود تعریف می کرد، کور گفت: پس  
چشم دارها کجا بودند که تو زن من شدی؟ (۲۴۵/۲)... خوابی نیمی راست و نیمی  
دروغ (۵۹/۴)... و چند حکایت دیگر...

نبودی چرا سگ ندزدیدی؟ گفت: شب سیاه میان سگ و شتر  
چگونه فرق توان گذاشت (۵۳۹/۳)؟

□ جماز گوید: غمّازی مرد. همسایه اش وی را در خواب دید و  
پرسید پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: در اینجا هم کار و بارم بد  
نیست، نزد يك ملك به عنوان وردست و پادو کار می کنم و اخبار  
کفار را به او می رسانم، جماز گفت: این ناکس در آنجا هم دست از  
شیطنت نکشیده! (۵۶/۴).

□ گفته اند: چیزی که در بازار هست از دوست تقاضا مکن!  
(۶۸/۴).

□ از پیغمبر (ص) روایت است که فرمود: در آدمهای گرفتار  
خیره شوید و طولانی نگاه نکنید که ناراحت می شوند (۷۱/۴).  
□ کسی نزد امیری از دیگری غیبت کرد، امیر گفت: تو ما را از  
خودت ترساندی و از دوستی خودت رماندی و بر عیب خودت  
آگاهانندی (۷۲/۴).

□ بچه ای با جمعی غذا می خورد، غذا داغ بود و دهانش را  
سوزاند؛ یکی گفت صبر کن، گفت اینها صبر نمی کنند (۸۴/۴).  
□ کسی بر صیادان گذشت، پرسید: شما ماهی تازه می گیرید  
یا نمک سود؟ (۸۶/۴).

□ ابو العطوف مدعی علم و فلسفه بود، پسرش مرد. وقتی  
داشتند مرده را در قبر می گذاشتند ابو العطوف رو کرد به گورکن و  
گفت: روی پهلوی چپ بخوابان، این طوری غذا بهتر هضم  
می شود (۹۰/۴).

□ منجمی حکم کرده بود که فردا یا باران می بارد یا مادر من  
می میرد؛ چون باران نیارید رفت و مادر خود را خفه کرد که  
حکمش غلط در نیاید (۹۸/۴).

□ پیر زنی به مجلس فاتحه رفت. در آن خانه بیماری هم بود.  
پیر زن رو کرد به صاحبخانه که چون دوباره آمدن برای من مشکل  
است، بابت این یکی هم تسلیت مرا بپذیرید (۱۱۳/۴).

□ برای امیری خرما هدیه آوردند. خیال کرد خرمای تر و تازه  
است و قابل نگهداری نیست. دستور داد فقرای شهر را خبر کنید  
تا به مسجد بیایند. وقتی آمدند متوجه شد خرما خشک است و قابل  
نگه داشتن؛ رو کرد به فقرا و گفت: شنیده ام شما شبها در مسجد  
می خوابید و بی وضو نماز می خوانید، تصمیم دارم محبوبان کنم!